

داستان ترکتازان هند

بسوی شاهزادگان گردیده بود زیرا که ایشان آن گروه  
را زیر فرمان خود داشته بجنک های میبروند

بدینگونه روزگار شهر یاری شاهجهان پایان رسید  
و تا هفت سال دیگر که پس از آن زنده بود و در بند  
فرزند ماند

آنگاه اورنگزیب جز آنکه مراد را پیش از آن درگاه  
نداشت پیش از آن بودن او را هم مایه زیان  
بزرگ کار خود انگاشت و آسیب او را بدانگونه  
آسان از پیش برداشت که سر موئی از جامی خود

نخسید  
چون اورنگزیب از بهنگامیکه مراد باو رسید شاهزاده  
نیکزشت که پیشکشهای شایان بتزوش نمیشد  
و چاپوسی و خوشامدگویی را نزد او بجائی رساند

که پیش از آن شدنی نبود از نیروی مراد و باره  
 او هیچ گمان بد را بدل خود راه نمیداد و هر چه  
 میگفت گردن می نهاد تا آن دم که اورنگزیب دل  
 خود را از رهبر شاهجهان یکسو ساخته مراد را گفت  
 اکنون باید برویم و کار دارا را با انجام رسانیم  
 پس از آن هر دو با شکر از آگره بیرون  
 شدند و در راه روزی اورنگزیب او را در سرپرده  
 خود به میهمانی خواند و او با خوشی پذیرفته چون به  
 همان سرای برادر درآمد جشنی دیدار آراسته  
 بهر گونه ساز و آواز و سامان کامرانی و بزمی پر از  
 باوهای گلزنک و باوه پیمایان شوخ و شنگ و  
 بدانسان که خوی او بود و دوستانها پیچید تا خرد  
 از دست داد و بخود و مست بیفتاد

واستان ترکتازان هند

اگر چه اورنگزیب فرموده بود که اگر دست برآرد اورا  
 بکشند مگر بی آنکه از آن ناکام سخی برآید به فرموده  
 افزار جنگش بکشادند و بندش به نهادند و بر پیش  
 نشانیده به سلیم کر که در دژ بالامی دہلی است  
 با سواران نگاہبان فرستادند و برای آنکه پی  
 بمردم کم کنند سرپیل دیگر با همانگونه سوار و  
 نگہبان به سه سوی دیگر روانه داشتند آنگاه او  
 را از سلیم کر به گوالیار فرستاده بهمانجا زندانش  
 نمودند

برخی نوشته اند که آن میزبانی در خود آگره رو  
 نمود اگر این راست باشد بیش ازین نیست  
 که آن سه سواری دیگر نیز از آگره بیرون فرستاده  
 شده است پایانش اینکه بخش به گوالیار و سا

# شاهجهان پور جهانگیر

و برکش به سلیم کر و جاہای دیگر برودہ شدہ

است

چون اورنگزیب از آغاز جوانی بسیار دانشمند بود  
زیرکی او او را بر آن داشت کہ ہمیشہ پرہیزگارمانند  
و دم از پارسائی و گوشگیری میزد و چنانکہ گفتہ  
شد از گیتی بیزار می نمود و بر زبانہا انداختہ  
بود کہ میخواہد دست از جهان بردارد و بخانہ خدا  
رفقہ آنجا خدا را پرستش نماید ازین رو کہ

۱۰۶۸  
۱۱۰۶۱۹  
۱۶۵۸  
۸۰۶۲۰

نام پادشاهی را یکایک بر خود ننہاد و  
اگرچہ بگام کشور بدست گرفت مگر اینکہ

ویسیم بر سرگزاشت و نام خود را بر پول نہ  
بگاشت تا پس از یکسال کہ بزرگان آستان  
و پشویان دین رفقہ رفقہ چیزها بکوشش او خوانند

داستان ترکنازان ہند

و چنانکہ خودش میخواست پندہای خوش و اندک  
ہای شیرین باو دادند کہ تو خدا ہیج پرستشی از  
دادگری میان مردم و پرورش بندگان خدا  
بہترینست اکنون پسندیدہ <sup>خدا</sup> و پیغمبر ہمین است  
کہ اندیشہ گوشتگیری را بزاری و پادشاہے  
بدستگیری و بداد دل ستمدیدگان برسی آنگاہ  
در آشکار برای نگہداشتن کیش و آئین و رسیدن  
بداد مردمان پادشاہی را بگزیدہ برای بازیافت آرزو  
ویرینہ نہانی خود و از ہمین است کہ در روز تخت  
نشینی او دو زبانیہا پیدا شدہ است

باری اگرچہ اوزنگ زبب پدید را بہرگز در میدان  
رہائی نداد مگر در گرامی داشتند و پاس بزرگی  
اورا نگاہداشتن خرودہ فرو گذاشت نہ

در حوی و کواکس و کردار و رفتار شاهجهان  
شاهجهان یکی از پادشاهانی بود که داستان هند  
تا زنده است بخوبیهای روزگار او نازنده است  
درین ستمی نیست که افزایش خاک  
و فراخی کشور درگاه اکبر و برخی خسروان دیگر  
بیشتر دست داده است و او باندازه آنان کشور  
نمیشود مگر اینکه آبادانی شهرستانها و کشتزار  
مرزبومها و فراوانی پول که سرآمد همه چیزهای جهان  
و بنیاد آئین همه کارهای جهانیان بر آنست  
باندازه که در فرخنده گاه او بمردم روزگار روی  
پادشاهی دیگری بود انگروده  
آبادی دلی در  
آن گزیده در

داستان ترک تازان هند

هر پرگنه چندین شهر آراسته آباد شد که هر یکی در  
 جای خود لاف یکتائی میزد  
 بیشترها بیشتر چنان بود که پادشاهان هند در  
 یکسوی کشور خود بگوش شمال گروهی از سرکشان  
 میپرداختند که از دیگر گوشه سرکشی آغاز میشدند  
 روزگار شاهجهان با آنکه کشمیر را سردسیر خود ساخت  
 بر سال آنجا میرفت و چندین بار آهنگ کابل  
 نموده با لشکرهای بیگانه جنگ میکرد هرگز نشد که از  
 کران تا بکران کشور باین فراخی گروی بر رخساره  
 آسایش راهها و آسودگی ره روان و آرمش مردمان  
 بنشیند یا آنکه به چشم روشن و پاک هنگام  
 بومیان و برگان  
 تیره و آلوده

پرگنه کوچکی دشمن آسایشی سر از جا بروشت  
چندان ویرانجایی خود ترست که آوازه اش تا دور  
برسد چنان نیز پیش از آگاهی یافتن همسایگان  
باز بخواه گاه نیستی فرو گزاید و این همه از پرتویی  
کواس و درستی آینه بود که آن شاهنشاه در  
کار کشورگزاری نهاده بود و اگر در کیش شهریار  
و کنش کشورداری در کشتن شاهزادگان خانه  
تمور او را بیگناه توان شمرد میستوان سو کند خور و  
له او پس از بابر ساده ترین همه دشمنان  
لی خانه بود

سال از آغاز پادشاهی که کارهای

مهاجرتان

آنان که هر

## داستان ترکتازان همد

مازومی پرزور پیکر شهر یاری بوفد بسر پنجه مرگ  
گرفتار شدند ناگزیر خودش بکارها رسیدگی فرمود  
و همه مردمان را از رفتار خود خوشنود ساخت و  
دست بکارهایی زد که شایسته کشور رانی و مرزبانی  
بودند و از آنها یکی پیمایش دکن بود  
با اینکه او در کیش (اسلام) پامی بند نبود و در آغاز  
شهر یاری چون سخنان یهوده هندوان را  
شنید خشکین شده بر ایشان آزارهای سخت  
رسانید و چون دید که بت پرستی خوی ایشان  
گرویده و دست از خوی خود بر نمیتوانند داشت  
بناگزیر مسلمانان و هندوان را در نگاه آند  
شمر و دیگر  
منیادهای